

یادداشت



سید خلیل سجادپور

«آقای رئیس»

شأن شما تا کجاست؟!

فریب دختران جوان و نوجوان و دوستی های خیابانی که با وعده های دروغین ازدواج در فضا‌های مجازی شکل می گیرد، حالا دیگر از نگرانی و دغدغه مسئولان گذشته است و ریشه بسیاری از پرونده های جنایی را تشکیل می دهد.

حساسیت این ماجرا که پلیس رانیز برای صیانت از حریم دختران دانش آموز و آگاهی رسانی به خانواده ها به تکاپو انداخته بود، من و قلم را هم به کنشگری واداشت. از سوی دیگر یافتن راهکارهایی جدید و عملی برای این معضل اجتماعی، دستورفرمانده انتظامی مشهد را به همراه داشت تا جلساتی کارشناسی، در تعاملی ریشه یابی این ماجراهای تاسف بار در حوزه های انتظامی تشکیل شود. این گونه بود که من و قلم نیز به همراه فرمانده یکی از کلانتری های مشهد و با قرار قبلی اعزام آموزش و پرورش ناحیه یک در اطراف هسته مرکزی شهر شدم تا با اطلاع رسانی دقیق از این معضل اجتماعی، سهمی حتی ناچیز در پیشگیری از وقوع این حوادث تکان دهنده داشته باشیم. به محض ورود به سالن طبقه دوم آموزش و پرورش، آقای رئیس با طمطراق ریاستی و با لبخندهای ملبه به خوش آمدگویی پرداخت اما ناگهان اخم هایش را در هم کشید و با جملاتی رگبار گونه حتی اجازه احوال پرس می نداد. او گفت: «مدیر دفترم به من گفته بود که قرار است فرمانده انتظامی مشهد به دیدار ما بیاید! شما (خطاب به فرمانده ارشد کلانتری) در شأن من نیستید! نه تنها شما حتی سرکلانتر مشهد هم در شأن من نیست! که با او جلسه بگذارم! من فقط برای فرمانده مشهد وقت گذاشته بودم!

می دانید که من الان به عنوان مسئول امتحانات آموزش و پرورش کل استان انتخاب شده ام و درگیر کار هستم! شما هم اگر کاری در این اداره (آموزش و پرورش) دارید باید با یکی از کارکنان یا معاونان من مطرح می کردید! حالا هم اگر دوست دارید، بمانید تا پذیرایی شوید و بعد هم...»

او از پشت عینک تاریکش جملات شما در شأن و مقام من نیستید را چنان پشت سرهم ردیف می کرد که قلم از شرم عرق می ریخت!

خجالت زده از این که چنین افرادی «مدیر» هستند، خون آبی رنگش به سرخی رگ ایید» بود! ولی آقای (رئیس) حتی اجازه نداد فرمانده کلانتری، دلیل حضورش را بگوید که چرا از دو روز قبل برای حفاظت و صیانت از حریم دختران این مرز و بوم از او وقت ملاقات گرفته است!

قلم از درون جیبم فریاد می کشید «از این آقای رئیس بپرس! آیا مرد کارگر با دستان پینه بسته و از خمی که پدر یک دانش آموز فریب خورده است، در شأن گفت وگو با شما هست؟! یا حتی دانش آموزی می تواند برای دقایقی مشکلاتش را با رقتیسی در این حد و عظمت از پست و مقام مطرح کند؟!»

در این میان اما من هاج و واج مانده بودم، حیرت زده به اشک های قلم می نگریستم و آه افسوسه که این بار از نهاد قلم برای یک مدیر فرهنگی جامعه برمی خاست!

این قلم که بیش از سه دهه مردر نگاشتن صحنه های تلخ حوادث تجاوز و قتل همراهی کرده است، این بار با فرماندهی دلسوز همراه شده بود تا چاره ای برای شایطین فضای مجازی پیدا! اما هنوز نتوانسته ام به این سوال او پاسخ دهم که آقای رئیس شأن شما تا کجاست؟ پاسخ این پرسش را به شما مخاطبان همراه «خراسان» واگذار می کنم تا مرهم نصیحت کنید که پست و مقام مدیرانی که تا نا کجا آباد سر به آسمان می سیند در میان این مردم رنج دیده چه جایگاهی دارد؟ شاید مدیری هم گریه های قلم را بشنود!



خبر

دستگیری عامل تیراندازی و قدرت نمایی

توکلی / فرمانده انتظامی عنبرآباد از دستگیری عامل تیراندازی در عملیات ماموران پلیس امنیت عمومی خبر داد.
به گزارش خراسان، سرهنگ رضا فیروزبخت افزود: ماموران پلیس امنیت عمومی که از مدتی قبل دستگیری این متهم را به سبب حمل و نگهداری سلاح گرم و قدرت نمایی باآن در دستور کار داشتند، با اشرافیت اطلاعاتی او را دستگیر کردند. وی ادامه داد: این متهم که سابق کیفری متعدد از جمله چندین فقره نزاع و درگیری، قدرت نمایی با سلاح گرم در فضای مجازی، تیراندازی و نگهداری سلاح جنگی را در کارنامه خود دارد، با تشکیل پرونده به مرجع قضایی تحویل شد.

حوادث

فضای مجازی جوان دیگری را به تباهی کشاند

تله کشیف شیطان اینترنتی برای دختر جوان



در آور دو داخل آرایشگاه شد. همه چیز عجیب به نظر می رسید. هیچ خبری از متصدیان یا مشتریان آرایشگاه نبود. فضای سکوت، موجی از دلهره و نگرانی را ایجاد کرد. دختر جوان که اعضای خانواده دختر که هنوز از وقوع حادثه و حشتناک، اطلاعی نداشتند سراسیمه او را به بیمارستان رساندند. حال دختر جوان هر لحظه رو به وخامت می گذاشت که کادر درمانی ۱۹ ساله آمد. حالا دیگر دختر جوان فهمیده بود که در تله کشیف شیطانی افتاده است. از شدت ترس به خود می لرزید و به اطراف می نگرست تاراه فراری بیاد ولی دیگر دیر شده بود و فریادهایش را هم کسی نمی شنید. او در جنگ شیطان اینترنتی دست و پامی زد تا خود را از تعرض برهاند ولی جوان شیطان صفت ر هایش نمی کرد تا این که بالاخره، مورد آزار



اخصامی خراسان

قصه زنی که دزد شد!

در امتداد تاریکی

نجات دهد.
به گزارش خراسان، در پی وقوع این حادثه تا سف بار، ماجرا به پلیس گزارش شد و پرونده در دایره جرایم مهمه پلیس آگاهی خراسان مورد رسیدگی قرار گرفت.
با صدور دستوری از سوی سرهنگ کارآگاه جواد شفیع زاده (رئیس پلیس آگاهی خراسان رضوی) گروه زنده ای از کارآگاهان با نظارت مستقیم سرهنگ کارآگاه سلطانیان (رئیس اداره جنایی) وارد عمل شدند و به تحقیق درباره این حادثه شیطانی پرداختند. با لو رفتن ماجرای تبلیغات ماساز در مانی در فضای اینستاگرام، هویت «م» (جوان متهم به آزار دختر جوان) برای پلیس آشکار شد و از سوی دیگر با توجه به اهمیت و حساسیت موضوع، این پرونده به طور مستقیم به شعبه یکم دادگاه کیفری یک خراسان رضوی ارسال شد و زیر نظر قضات با تجربه دادگاه کیفری زیر ذره بین قضاوت قرار گرفت. کارآگاهان با صدور دستوری ویژه از سوی قاضی «صوری نسب» عملیات در ذی «م» را آغاز کردند و او را در یک عملیات غافلگیرانه به دام انداختند.
این متهم پس از اعتراف به کشاندن دختر جوان به آرایشگاه زانه با تر فند ماساز در مانی و با صدور قرار قانونی از سوی دادگاه روانه زندان شد تا تحقیقات بیشتری برای کشف زوایای پنهان این پرونده از سوی کارآگاهان پلیس آگاهی خراسان رضوی صورت گیرد.



اعتراض خواهیم زد.

تسلط خوبی به مسائل حقوقی داری. چطور همه این هار می دانی؟ یکبار این پرسوه قضایی را طی کرده ام و آشنایی کامل دارم. از طرفی من اهل مطالعه ام و برای به دست آوردن هر گونه اطلاعاتی شروع می کنم به جست و جودر اینترنت. البته چندسالی هم که در زندان بودم برخی اصطلاحات حقوقی را یاد گرفته ام.

آن طور که می گویند از زن ها خوش نمی آید و رابطه خوبی با آن ها نداری. نه، چه کسی این حرف را زده است؟! اتفاقا سال ها قبل عاشق دختری شدم که هنوز هم گاهی یادش می افتم و فراموشش نخواهم کرد. اما نشد با هم ازدواج کنیم؛ به خاطر مسائل خانوادگی و مالی که گریبانگیر من بود. در واقع یک شکست خورده در عشق محسوب می شوم!

اگر کسی را داخل کمد زندانی نکردی، چطور وقتی پلیس وارد خانه ات شد، یکی از دختران در کمد زندانی بود؟ ظاهرا خودش گفته که وقتی پلیس وارد شد از ترس داخل کمد مخفی شده است.

حتی زنی که به همراه کودک یک هفته در خانه تو بودند هم گفته که یک دختر داخل کمد زندانی بوده است. همه این هادروغ است. آن ها برای این که خودشان تیره شوند همه تقصیر هارا گردن من انداخته اند و از من یک قاتل مخوف ساخته اند.

ادعای تازه متهم خانه وحشت پس از ۲۳ روز

من نه قاتلم نه آدم ربا!

بیشتر به او توجه می کردم و آن ها به این مسئله حسادت می کردند.
بیماری اش چه بود؟ نمی دانم؛ به نظر م ام اس داشت.
از روز جنایت بگو؟ گفتم که دختر ها حسادت می کردند به مینا. روز حادثه هم یک دفعه ریختند سر او. تا می توانستد کنکش زدند، یکی از آن ها گردنش را گرفته بود. فکر می کنم او بود که خفه اش کرد.
یعنی پیچ گوشتی در کار نبود؟ نه. مینا مریض بود و آن قدر کنکش زدند که ناگهان خالش بدشد. چند دقیقه هم حالت خفگی داشت و صدای نفس کشیدنش بریده بریده بود و بدجان باخت.
چرا مانع شان شدی؟ (ناگهان فریاد می کشد) من دیگر به سؤالات شما پاسخ نمی دهم. دو نفر دیگر آدم کشته اند مر ابا ز خواست می کنید؟
وقتی آرام تر می شوی، از او می پرسیم: مقتول را می شناختی؟ نه، دوست همان دودختری بود که در خانه ام بودند. خودشان شماره اش را به من دادند و گفتند برو دنبالش. من هم فتم حوالی میدان راه آهن دنبال مینا و او را به خانه ام بردم.

یعنی مدعی هستی که آن ها در خانه ات زندانی نبودند؟ (سعيد بار دیگر خشمگین می شود و شروع می کند به پر خاشگری. گویی تعادل روحی و روانی ندارد و با هر سؤال ناگهان برانگیخته شده و از کوره در می رود و حتی فحاشی می کند اما کمی بعد آرام می شود و ترجیح می دهد سؤالات را بی پاسخ نگذارد.) این یک دروغ محض است. دروغی که آن ها گفته اند و همه باورش کرده اند. یکی از آن ها کلید خانه را داشت، اصلا شما تصور کنید کلید نداشتند و من در باره رویشان قفل می کردم. آن وقت زمانی که از خانه می رفتم بیرون نمی توانستند به در بکوبند و از همسایه ها کمک بخواهند؟ در طبقه پای جان که در میان باشد همه یک دروغگوی حرفه ای می شوند. حتی اگر به من قصاص بدهند و استیذان هم انجام شود من تا آخرین نفس

برگردیم به ماجرای جنایت، چرا ۴۱ ماه جسد را در خانه ات نگه داشتی؟ راستش وحشت داشتم. از دستگیری می ترسیدم. من به خاطر پرونده ای که سال ۹۳ گیر افتادم و زندانی شدم، سابقه دار محسوب می شدم. حتی به سرم زد پلیس را خبر کنم، بعد پشیمان شدم. البته دودختری که در خانه ام بودند هم مانع می شدند تا پای پلیس را ماجرا باز کنم.

اما خواهید هم تا کنید کرده که تو جان مقتول را گرفتی؟ (با عصبانیت فریادی می کشد) نمی دانم خواهرم چرا در حق من خیانت کرده و چنین دروغ بزرگی را گفته است. هر کس مرا می فروخت او نباید این کار را می کرد.

اگر آن دودختر عاشقت بودند پس چرا حاضر شدن قتل را کردند؟ ببیند از ند؟ خانم پای قتل در میان است؛ قتل، مجازاتش قصاص است.

پای جان که در میان باشد همه یک دروغگوی حرفه ای می شوند. حتی اگر به من قصاص بدهند و استیذان هم انجام شود من تا آخرین نفس

آکهی ارزبایی کیفی مناقصه گران

(نوبت دوم)

مناقصه شماره ۶-۱۴۰۰

۱-**دستگاه برگزارکننده مناقصه:** شرکت آب منطقه ای خراسان شمالی

۲-**موضوع مناقصه:** لایروبی و بازگشایی رودخانه اترک محدوده سیسپاب تا قره خانبندی

۳-**برآورد اولیه:** حدود ۱۳ میلیارد ریال

۴-**حداقل صلاحیت مناقصه گران:** پایه ۵ رشته آب

۵-**مهلت دریافت اسناد ارزبایی کیفی:** از روز شنبه مورخ ۱۴۰۰/۱۰/۱۱ تا پایان وقت

۶- **مهلت تحویل اسناد ارزبایی کیفی:** پایان وقت اداری روز سه شنبه ۱۴۰۰/۱۰/۲۸

۷- **محل دریافت و تحویل اسناد ارزبایی کیفی:** سامانه تدارکات الکترونیک دولت (ستاد) به نشانی www.setadiran.ir

شرکت آب منطقه ای خراسان شمالی

۱/۱۴۰۰-۵۲۸۶۶

خراسان روزنامه صبح ایران

در امتداد تاریکی

قصه زنی که دزد شد!

از همسر م طلاق گرفته بودم که ناچار شدم برای تامین هزینه های زندگی با پسر عمه ام همکاری کنم. او جوانی معتاد و سابقه دار بود که به مغازه ها دستبرد می زد به همین دلیل من هم در کنار او به سرقت رو آوردم و ...

زن ۲۹ ساله ای که به همراه پسر عمه ۳۴ ساله اش به اتهام سرقت از مغازه دستگیر شده بود، در حالی که بیان می کرد فریب و سوسه های پسر عمه ام را خوردم تا پول های هنگفتی به دست آورم، به مشاور و مددکار اجتماعی کلانتری سپاد مشهد گفت: پنج سال بیشتر نداشتم که پدر و مادرم از یکدیگر جدا شدند و من در میان دو انتخاب حیران ماندم اما مادرم که خودش سر بار خانواده پدرزگم شده بود، نمی توانست از من نگهداری کند به همین دلیل حضانت مرا به پدرم واگذار کرد و من از همان دوران کودکی از مهر مادری محروم شدم و تنها به پدرم تکیه کردم ولی چند ماه بعد این تکیه گاه لرزان نیز فرو ریخت و پدرم با زن جوان دیگری ازدواج کرد.

این در حالی بود که نامادری ام از همان ابتدا شرط گذاشت که پدرم بین من و او یکی را انتخاب کند. پدرم نیز برای رفاه و آسایش همسرش مرا به عمه ام سپرد تا بتواند زندگی جدیدی را شروع کند.

حالا دیگر عاطفه پدری را هم از دست داده بودم و دوران کودکی سختی را می گذراندم. از سوی دیگر عمه ام نیز زندگی آشفته ای داشت چرا که پسر عمه ام به مصرف مواد مخدر رو آورده بود و دست به هر گونه خلافی می زد تا جایی که یک بار نیز به اتهام آدم ربایی دستگیر و روانه زندان شد.

من هم تا مقطع راهنمایی تحصیل کردم اما در نابسامانی خانوادگی عمه ام، دیگر نتوانستم ادامه تحصیل بدهم و به ناچار بارها کردن درس و مدرسه به امور خانه داری مشغول شدم تا این که در هجدهمین بهار زندگی ام پای سفره عقد نشستم و با پسر یکی از دوستان عمه ام ازدواج کردم چرا که عمه ام به از دواج من اصرار داشت و مدعی بود در میان این همه سختی و مشکلات زندگی، نمی تواند مخارج مرا نیز بپردازد اما خیلی زود متوجه شدم که ارسلان نه تنها اعتیاد شدیدی به مواد مخدر صنعتی دارد بلکه دچار نوعی بیماری روانی است و با توهم زندگی می کند.

چون سرپناه و پشتیبانی نداشتم خیلی تلاش کردم تا بتوانم در کنار ارسلان به این زندگی تلخ ادامه بدهم اما رفتارهای او به اندازه ای وحشتناک بود که امنیت جانی نداشتم. بالاخره در حالی حدود دو سال قبل از همسر م طلاق گرفتم که دختری سه ساله داشتم و مجبور بودم او را نزد خودم نگه دارم.
در این وضعیت و با کوله باری از غم و اندوه دخترم را به آغوش گرفتم و باز هم به خانه عمه ام باز گشتم. حالا دیگر پسر عمه ام به یک خلافکار حرفه ای تبدیل شده بود. «ا باصلت» آشکارا دست به سرقت می زد و از هیچ کس باکی نداشت اما من که نمی خواستم دیگر سربار عمه ام باشم خیلی تلاش کردم تا کاری برای خودم دست و پا کنم اما به دلیل این که باید دخترم را نیز همراه خودم می بردم شغل مناسبی پیدا نکردم.

در این شرایط پسر عمه ام پیشنهاد داد تا با او به سرقت بروم و درآمد هنگفتی داشته باشم. ابتدا قبول نکردم اما او دست بردار نبود و مدام زیر گوشم زمزمه می کرد که چون من زن هستم کسی هنگام سرقت به ما مشکوک نمی شود و ما به راحتی به مغازه ها دستبرد می زنیم.

خلاصه در برابر اصرار و سوسه های مادی ا باصلت دوام نیاوردم و با او همدست شدم. اوایل صبح که مراکز تجاری خلوت بودند من نگهداری می دادم و پسر عمه ام نیز به مغازه ها دستبرد می زد اما در این میان هیچ گارنگ پول هنگفت را ندیدم و زندگی ام را با سختی می گذراندم تا این که وارک مجتمع تجاری در اطراف میدان خیام شدم و ا باصلت به یکی از غرفه ها دستبرد زد.

هنوز از مرکز تجاری خارج نشده بودیم که ناگهان ماموران نگهداری و حفاظت آن مرکز تجاری از راه رسیدند و در حالی ما را تحویل نیروهای کلانتری سپاد مشهد دادند که تصاویر سرقت در دوربین های مدار بسته ثبت و ضبط شده بود. بعد از آن هم ماموران انتظامی لوازم سرقتی دیگری مانند گیتار، تعدادی کاپشن و وسایل کوهنوردی از ما کشف کردند که ا باصلت آن ها را نگهداری کرده بود. اکنون از کرده خود پشیمانم اما ای کاش... گزارش خراسان حاکی است با صدور دستوری ویژه از سوی سرگرد جعفر عامری (رئیس کلانتری سپاد) تحقیقات نیروهای ورزیده تجسس برای ریشه یابی سرقت های احتمالی دیگر این متهمان با راهنمایی و مجوزهای قضایی از سوی قاضی فرهنگدینا (جانشین معاون دادستان مرکز خراسان رضوی) ادامه یافت.

ماجرا واقعی با همکاری پلیس پیشگیری خراسان رضوی